

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

واقعہی مؤلمہی شہادت دکتر فخری زادہ رضوان الله علیہ و بعض از محافظین ایشان
رحمة الله علیہ خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و رہبری معظم و قاطبہی
شیعیان و موالیان و ایرانیان مخلص اہلبیت (ع) تسلیم عرض می‌کنیم. و این شہادت‌ها
نشانی این ہست کہ اعداء اسلام، اعداء تشیع، اعداء استقلال آزادی جمهوری اسلامی و
اهداف بلند انقلاب استمرار دارد و ہر روز عمیق‌تر و کینہ‌ورزانہ‌تر می‌شود. خدای متعال
فرمودہ است کہ شیطان عدو شما ہست «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»؛ وقتی می‌بینید کسی دشمن
شما ہست شما ہم باید او را دشمن بدارید «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا».

حالا این اعداء اسلام مثل صہیونیست‌ها، مثل آمریکایی‌ها، یعنی مقصود ہیأت حاکمہی
آن‌ها ہست و امثال این‌ها کہ روشن است اما خیانت تا کجا کہ بعضی از مزدوران داخلی
این‌ها، ایادی اعداء مملکت می‌شوند، دانشمندان مملکت را، کسانی کہ حالا از دین و
دیانت و امور ارزش‌ها و این‌ها ہم چشم غصّ عین کنیم، غصّ بصر کنیم، آن‌ها را ہم
نادیدہ بگیریم، آیا شما تعالی مملکت‌تان را نمی‌خواہید؟ پیشرفت مملکت‌تان را
نمی‌خواہید؟ آیا می‌خواہید مملکت شما مستعمرہی جهان‌خواران باشد؟ خب این‌ها کہ در
راہ اہداف ترقی مملکت کار می‌کنند، نیروہای دفاعی مملکت را تقویت می‌کنند، ارتقاء
می‌بخشند یا در راہ از بین بردن مشکلات کشور گام برمی‌دارند، مجاہدہ می‌کنند. ایشان
ہمان‌طور کہ در گزارش‌ها بود علاوہ بر این کہ در بحث مہندسی دفاعی کشور در بحث
مبارزہ با کرونا و واکسن‌سازی او ہم نقش مهمی داشتہ. بنابراین این‌ها از پلیدی و خواری
و پستی این ایادی داخلی افزون بر آن دشمنان خارجی دلالت می‌کند.

«اللهم إنا نشکوا الیک من اعدائنا الداخلی و الخارجی». اہداء می‌کنیم بہ این شہید عزیز
و بعض ہمراہان اوشان ثواب یک سورہی مبارکہی حمد و سہ بار سورہی مبارکہی توحید
و یک صلوات، اللهم صل علی محمد و آل محمد. (قرائت حمد و سورہ)

بلہ آن‌چہ کہ آرامش ہم می‌دہد یادم می‌آید در شہادت مرحوم شہید بہشتی رضوان الله
علیہ، مردم یک شعار را می‌دادند می‌گفتند کہ: دشمن در چہ فکرہ ایران پر از بہشتیہ.
حالا فخری زادہ رضوان الله علیہ، درست است کہ شہادت ایشان سنگین ہست ولکن
بحمدالله نیروہای متفکر فرہیختہی مجاہد باخلاص بحمدالله در کشور فراوان ہست و
خدای متعال ہم فرمودہ است کہ «ما تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِیْهَا تَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلُهَا»
(بقرہ/106) ان‌شاءالله خدای متعال مثل آن‌ها و بلکہ بہتر از آن‌ها و بالاتر از آن‌ها را
جایگزین ان‌شاءالله خواہد فرمود.

خب بحث در این بود که آیا تکلیف تحریمی و نهی مشروط است به این که آن منهی عنه باید در مورد ابتلاء باشد و در محل ابتلاء باشد یا مشروط نیست؟ قائلین به اشتراط به وجوهی تمسک فرمودند یا می شود برای این قول به بعض از وجوهی هم تمسک کرد. وجه اول بیان شد، وجه ثانی که مختصراً هم به آن اشاره شد این بود که بله مشروط است چون اگر در محل ابتلاء نباشد لغویت آن نهی لازم می آید، جعل آن نهی لازم می آید. برای خاطر این که حاجتی به او، به این نهی نیست، خود شخص، خود مکلف ترک می کند او را به خاطر این که در محل ابتلائش نیست و مقدمات عدیده می خواهد یا تنفر از آن دارد یا می بیند لغو است خودش داعی بر ترک دارد، وقتی خودش داعی بر ترک داشت دیگر حاجتی به این نیست که شارع بیاید قانون بگذراند و نهی بفرماید، بر این نهی اثری مترتب نیست فلذا لغو است.

بزرگانی از این استدلال خواستند جواب بدهند به ابداع فوائد و آثار برای این نهی که از لغویت بیرون بیاید. در تقریرات مرحوم سید فقیه یزدی قدس سره در حاشیهی فرائد ایشان فرموده حکمت تکلیف و حکمت نهی فقط ایجاد داعی نیست برای این که آن کار را ترک بکند بلکه حکمت های دیگر هم دارد که به واسطه ی آن از لغویت خارج می شود. مثل این که تصحیح عقاب یا ثواب، برای این که عقاب در صورتی که او انجام بدهد ولو در محل ابتلائش نیست ولی حالا اگر آمد انجام داد، مقدماتش را فراهم کرد یا پا گذاشت روی آن تنفر نفسی که دارد یا حالا این کار لغو را گفت انجام می دهیم. برای تصحیح عقاب خب شارع می آید نهی می فرماید یا برای ثواب که خب ثواب به عملی داده می شود که امثال مثلاً بشود، امثال هم امر می خواهد، نهی می خواهد، برای این که امثال تحقق پیدا کند و بر اثر آن امثال ثواب به عید داده بشود شارع می آید امر می فرماید یا نهی می فرماید. فرموده است که: «أَنْ حَسَنَ الْخُطَابِ وَ الْحِكْمَةِ فِيهِ لَيْسَ مَنْحَصَرًا فِي إِجَابِ الْبَيْعِ وَ الزَّجْرِ فِي نَفْسِ الْمَكْلَفِ بَلْ قَدْ تَكُونُ الْحِكْمَةُ مَجْرَدَ صَحَّةِ الْعِقَابِ وَ تَرْتَبِ الثَّوَابِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَحْسَنُ بِهِ التَّكْلِيفُ وَ يَكُونُ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ مُصْلِحَةً» این فایدهای است که ایشان تصویر فرموده و بیان فرموده.

بعض بزرگان دیگر مثل محقق خوئی قدس سره هم ایشان فرمودند که در مواردی که خارج باشد شیئی یا فعلی و کاری از محل ابتلاء در نواحی عرفیه این لغو است، چون عرف هدفی از نهی کردن ندارد جز این که آن کار انجام نشود و این هدف هم که حاصل است بنابراین نهی کردن در نواحی عرفیه درست است لغو است، ولی در شرع این جور نیست، شارع اگر نهی می کند به غرض این است که عید مستنداً به او و به خاطر آن نهی ترک کند تا در اثر این انبعاث و انزجار از نهی مولا تقرب به مولا پیدا بکند، ملاک این است؛ «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» (بینه/5) امر برای این است که این ها عبادت خدا را بکنند که این امر حالا، جامع این امر مخصوص فقط إفعل نیست، یعنی دستور، دستور خدا چه به نهی چه به امر برای است که آن ها «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ» هدف این است، غرض این است. خب بنابراین درست است تا امروز این را ترک می کرده به خاطر این که مقدمه، حالا که شنید شارع می گوید پس بنابراین ادامه ی ترک مستند به این است که می بیند شارع نهی فرموده، می تواند. این عبارت مصباح الاصول این است ولی عبارت بهتر این است که غرض این نیست، اگر غرض فقط این باشد که خب این غرض محقق نمی شود خیلی، بلکه همان طور که عبارات مثل شهید صدر و بعضی بزرگان دیگر دارند تمکین العبد هست. یعنی این نهی را می کند برای این که امکان به عید بدهد که اگر خواست تعبد بورزد و به شکل عبادت این کار را انجام بدهد بتواند. غرض تمکین العبد است نه غرض این است که حتماً به شکل عبادت انجام بدهد و الا اگر غرض این باشد خب امثال نشده در توصیلات؛

نه، تمکین العبد، پس بنابراین نهی می‌فرماید به‌خاطر این جهت. بنابراین یا فائده آن است که سید فرموده است که سید یزدی فرموده است که تصحیح العقاب و الثواب یا این که ایشان فرموده است که با تعبیر بهتر «تمکین العباد» از این‌که به قصد قربت بیاورند، به قصد امتثال بیاورند تا این‌که علاوه بر این‌که از آن مفسده‌ی آن کار محترز می‌شوند و دامن‌گیرشان نمی‌شود، تقرب به خدای متعال هم پیدا بکنند و کفی به فائده ...

س: ولی آن چیزی که به سرحد لزوم می‌رساند نهی یا امر را این نیست ...

ج: این نیست بلکه ولی از بی‌فایده‌ی درمی‌آید دیگر، از بی‌فایده‌ی درمی‌آید پس لغو نیست ...

س: چون ممکن است ... کسی بگوید آقا اگر این‌طوری باشد پس باید این‌ها عبادی باشند و قصد قربت ...

ج: نه همین که بتواند بلکه در احوالات بزرگانی از اهل معنا و سلوک و تقوا هست که این‌ها هیچ کاری را جز برای خدا انجام نمی‌دادند حتی اکل و شرب را. در بعضی روایات هم هست حتی اکل و شرب را. با این‌که خب خوردن و آشامیدن یک چیز طبیعی است که هرکسی برای حیاتش باید بیاشامد، بخورد، تغذیه کند. اما یک عده هستند همین چیزی هم که این چنینی است این را برای خدای متعال انجام می‌دهند. این فرمایشی است که این اعلام فرمودند. در منتقی این فوائد، حالا آن فائده‌ای که سید ذکر کرده که در منتقی ذکر نشده است، بر آن‌چه که در کلام سید خوئی قدس‌سره هست متعرض شدند پاسخ دادند. فرمودند که این مطلب که محقق خوئی فرموده حالا در دراسات، ایشان از دراسات نقل می‌کند، دراسات دارد مصباح هم دارد. این در واجبات قابل تصویر هست حالا، لولا یک اشکال دیگر؛ اما در محرمات این قابل تصویر نیست این فائده‌ای که شما می‌گویید. در محرمات خارج از محل ابتلاء، در این قابل تصویر نیست این فائده‌ای که شما می‌گویید، چرا؟ برای خاطر این‌که این فائده در صورتی تصویر می‌شود که شخص عدم انجام آن چیزی که از محل ابتلائش خارج است آن در اثر انزجار و امتثال این نهی باشد، یعنی داعی‌اش، برانگیزاننده‌اش به ترک این باشد که شارع فرموده نکن. خب مثلاً در آن مثالی که می‌زدیم این آقا با یک نفری در سفر مکه هم‌اتاق بودند حالا علم پیدا کرده که مثلاً لباس او منتجس شد و او حالا رفته یک کشوری که اصلاً ربطی به این ندارد و این دسترسی به او ندارد و اگر بخواهد به آن کشور برود هزارتا مکافات دارد باید میلیون‌ها، میلیاردها خرج بکند و تازه برود او را چه‌جور پیدا بکند و امثال ذلک. اصلاً داعی ندارد و به قول ایشان «لا تحدث نفسه بها» اصلاً توی ذهنش خلجان هم نمی‌کند اصلاً که چنین کاری بخواهم من بکنم. خب حالا این آدم خدای متعال بفرماید آن لباس را مثلاً در نماز نبوش فرض کن یا هرچی، آن را مرتکب نشو، این بخواهد ترک خودش را مستند کند به این نهی شارع، این چاره‌ای جز این ندارد، اگر بخواهد انزجارش و انجام ندادن او بخواهد مستند به نهی شارع بشود این چاره‌ای جز این ندارد که بیاید مقدمات این کار را فراهم بکند تا در اثر این‌که مقدمات فراهم شد حالا بگوید که چی؟ بگوید حالا چون خدا فرموده انجام نمی‌دهم چون دیگر مقدمات را انجام داده شده در محل ابتلائش دیگر، آن‌وقت بگوید به‌خاطر این‌که خدا فرموده انجام نمی‌دهم. کما این‌که شیخنا الاستاد قدس‌سره نقل می‌کردند از مرحوم شاه‌آبادی بزرگ رضوان‌الله علیه که ایشان یک دو سالی که تهران برای خواندن فلسفه و این‌ها رفته بودند زمان آقای شاه‌آبادی بود، خیلی با ایشان مباحثه و ان‌قلت و قلت داشتند. ایشان می‌فرمود که آقای شاه‌آبادی قائل بود به این‌که متعلق نهی

در نهی متعلق کفّ است، نه مجرد ترک؛ کفّ النفس است و کفّ النفس خب یک مقدمات می‌خواهد که نفس مایل بشود راغب بشود جلویش را بگیرد. فلذا برای این مثلاً شاید ایشان می‌فرمود مثلاً ایشان خود در معرض بعضی چیزها بیاید توی خیابانی که مثلاً کذا زیاد باشد بعد کفّ النفس بکند؛ البته می‌فرمود ایشان مسجدی در لاله‌زار بود و ایشان امام جماعت آن مسجد بودند که بدترین جای تهران در آن زمان لاله‌زار بود، هم مشروب‌فروشی‌ها و بی‌حجابی‌ها و سینماها و خلاصه همه‌ی این چیزها، ایشان هم پیاده می‌آمد برای مسجد. می‌فرمود من پیاده می‌آیم که مردم این عبا و عمامه و یک روحانی ببینند یک مذکر برای آخرت باشد. توی این غوغای محرمات و امور غیرشرعی، یک حجت الهی این‌جا راه برود که یادشان بیاید که بابا قیامتی هست، خدایی هست، دینی هست، احکامی هست، به این داعی من. حالا این‌جا هم ایشان می‌فرمایند که اگر بخواهد به این هدف باشد، این نهی به این هدف باشد خب این لازمه‌اش این است که پس قهراً شارع قصد کرده باشد که این‌ها بروند مقدمات حرام را ایجاد کنند تا نفس‌شان مایل بشود، بعد نفس‌شان که مایل شد به‌خاطر نهی من اجتناب بکنند و حال این‌که انجام مقدمات حرام مرجوع است بلکه بعضی‌هایش حرام است؛ مثل مقدمات ساختن خمر، انگورش را هم کسی غرس نکند برای این‌که بعداً این انگور بدهد و این درخت انگور بدهد و بعد بروند انگورش، این هم حرام است این مقدمات بعیده هم حتی حرام است. بنابراین نمی‌شود گفت هدف شارع، این فائده را شارع مدنظر قرار داده. این فائده در نواهی نسبت به امور خارج از محل ابتلاء، این فائده قابل تصویر نیست الا به این نحو؟ این هم که یک امر مرجوحی است و امری است که «لا يمكن التفوّه به» به قول ایشان.

پس بنابراین حق این است که این‌جا لغویت برقرار است و با این تصویرهایی که این بزرگان فرمودند... بعد آن هم که مرحوم سید فرموده خب ثوابش ممکن است به همین برمی‌گردد دیگر، خب ثواب یعنی چی؟ یعنی به مجرد این‌که امر نهی فرموده که ثواب نیست، ثواب این است که آن به قصد چی بیاورد؟ به قصد امتثال بیاورد، امتثالش هم که به این... و به قصد صحت عقاب هم خب عقاب مگر شارع چه هدفی از عقاب دارد که صحت عقاب بفرماید؟ فرض این است که این محل ابتلاء نیست «لا تحدث نفسه به» اصلاً توی ذهنش نمی‌آید، اصلاً دنبال این نیست، حالا شارع می‌خواهد تصحیح العقاب این‌جا بفرماید برای چی؟ عقاب برای این است که تأمین کند ترک را، تضمینی برای ترک باشد، خودش که محذوریت ندارد که لطفی به عید باشد مگر این جهت، ولی خب ثواب درست است حالا ثواب اگر می‌شد تصویر بکنیم آن‌جا درست است که بگوییم شارع می‌خواهد راهی برای ثواب ایجاد کند که ترقی عید است و به خدمت شما عرض شود که ایجاد فرح و نشاط و لذت و این‌ها برای عید، خب این‌ها لطف است؛ اما عقاب... برای چی؟ عقاب هدفی از آن نیست جز این‌که تضمین درست بشود برای عدم انجام، و این‌که خب عدم انجام هست. بنابراین اگر ما این‌جور که در منتقی فرمودند مسأله را محاسبه بکنیم بنابراین همه‌ی این دو سه تا یا دوتا فائده‌ای که بیان شده است این لا یرجع الی امری که لغویت را از بین ببرد.

عرض می‌کنم به این‌که به دوتا مطلب این‌جا باید توجه بکنیم، یکی این‌که امر خارج از محل ابتلاء را باید ببینیم که سعه و ضیقش چه مقدار است؟ این اثر دارد در این بحث ما. اگر این را دامنه‌اش را به‌جوری بگیریم که این‌قدر وسیع است که شیخ می‌فرمود که مثلاً یک ظرف آبی است ایشان جدار بیرون را خارج از محل ابتلاء می‌گرفت، داخل ظرف آب را محل ابتلاء می‌گیرد یا ظرفی در جایی است، شک می‌کنیم که این قطره‌ی مثلاً متنجس توی این آب افتاد یا توی آن زمین افتاد؟ این‌جا هم فرموده خارج از محل ابتلاء است. اگر

ما محل ابتلاء را در این حدّ وسیع بگیریم که البته صاحب منتقی این را قبول ندارند قهراً آن‌هایی که فعلاً خارج از محل ابتلاء است در معرض در محل ابتلاء واقع شدن است. ولو بالفعل الان ابتلائی به او ندارد ولی در معرض هست. خب یک ظرف جداره بیرون در معرض ابتلاء هست. یا این زمین در معرض ابتلاء هست بالاخره، ممکن است پا بگذارد روی آن بعد بخواهد برود مسجد مثلاً، یا لباسش به آن مثلاً ممکن است اصابت بکند مرطوباً، یا می‌خواهد یک وقتی مثلاً می‌خواهد تیمم بکند و امثال ذلک و خیلی چیزها، یا خودش یا کسانی که با او معاشرت دارند و این در معرض تماس با آن‌ها هست و امثال ذلک، اگر در معرض ابتلاء بود خب این را می‌شود تصویر کرد که شارع برای این‌که نهی می‌کند مثل احتیاط که اگر در معرض شد نهی باشد و به واسطه این نهی....

س: بالفعل شد؟ معرض را که می‌گویید هست. اگر بالفعل شد

ج: بله، اگر بالفعل شد و این لغو نیست. یعنی چیزی که در معرض است، نهی کردن از چیزی که در معرض است ولو بالفعل در معرض است ولو بالفعل مبتلا به نیست ولی در معرض است و ممکن است داعی به انجام در نفس پیدا بشود. به قول مرحوم محقق اصفهانی در نه‌ایه‌الدرایه تکلیف «جعل ما یمكن أن یکون داعیاً» هست. چیزی که می‌تواند داعی باشد و «جعل ما یمكن أن یکون داعیاً» منافات ندارد با این‌که الان آن عمل ممتنع بالغیر باشد. الان ممتنع بالغیر است، نه ممتنع ذاتی، بالغیر که اگر آن غیر از بین برود این هم ممکن می‌شود. انجام این، امکان وقوعی پیدا می‌کند. این «جعل ما یمكن أن یکون داعیاً» می‌شود کرد. حالا ما به این ادبیات هم حالا از باب تأیید عرض کردم. به این ادبیات نمی‌خواهم عرض بکنم. یعنی حالا لازم نیست به این ادبیات گفته بشود. اگر در معرض باشد این...

س: این معرضیت که حالا شما دارید می‌فرمایید که کل شبهه را دارد حل می‌کند که،

ج: خب بله،

حالا می‌خواهیم حرف دوم؛ اگر مخصوصاً اگر این‌جور بگیریم خب این مواردش که خیلی روشن است. اگر این‌جور هم نگیریم چه آن‌جایی که در معرض بودن هم خیلی مستبعد است. آخه مثل همان مثالی که عرض کردیم.

س: بالفعل بودن مستبعد است؟

ج: نه، حتی در معرض

س: معرض آخه معنای معرض یعنی همین ... فرمودید که می‌تواند شرایط پیش بیاید

ج: نه، نه، ببینید،

س: آخه معرض را ما چی تعریف می‌کنیم؟

ج: معرض یعنی در، یعنی به حدی مثل همین زمین، مثل جدار این، بالاخره توی زندگی

س: آن‌که می‌شود محل ابتلاء که

ج: نه، حالا شیخ این را هم محل ابتلاء نمی‌داند دیگه

س: حاج آقا، ما کاری به شیخ

ج: دارم عرض می‌کنم. می‌گویم دایره این را باید چقدر، اگر مثل شیخ و این‌ها محاسبه بکنیم خیلی جواب آسان‌تر می‌شود چون همه این‌ها را دارد می‌گوید از محل ابتلاء، خارج است و این‌ها واقعاً در معرض هستند، معرض قریب، اما مثل آن لباسی که آن شخص در تانزانیا رفته یا کذا، این هم ایران است، این در معرض نیست، اگرچه مستحیل نیست عقلاً اما در معرض این هم نیست که این مبتلا به این بشود. در معرض یعنی قریب است، ممکن است. در معرض این جهت نیست. این‌ها هم تکلیف اگر به این شکل باشد که اگر شارع بفرماید، به خصوص اگر به نحو قضیه... که حالا بعداً هم می‌فرمایند و عرض می‌کنیم این‌جور نباشد به شخصی بخواهد اشاره به آن شخص بکند، به قضیه جزئی خارجی، به نحو کلی، می‌گوید آقا اگر مبتلا شدید؛ یعنی ولو نگوید اما معنایش این است. نباید تصرف در این بکنید. یک وقت یک چیزی مستحیل است آدم مبتلا بشود، حتی این‌جور گفتنش هم غلط است. اما اگر نه، محال نیست، ملحق به محال هم نیست، حالا یک چیزهایی گاهی انسان اصلاً تصورش را هم نمی‌کند، به ذهنش هم نمی‌آید که چنین سفری یک دفعه برایش پیش بیاید یا او بیاید، حالا پیش می‌آید دیگه، ممکن است. شارع به این نحو بفرماید که خب به نحو تعلیق نه به نحو فعلیت که الان می‌خواهد داعی، که اگر شد این داعی باشد.

س: تصریح به تعلیق هم نمی‌کند که شبهه آقاضیاء پیش می‌آید که قبیح باشد. از دلش این تعلیق در می‌آید

ج: بله، در می‌آید که این مثل احتیاط است که اگر یک وقتی... حالا مثلاً بعضی از اموری که تنفر طبع از آن هست ممکن است. حالا مثلاً توی یک مجلسی نشست اخلاط سینه‌اس آمده، توی دهانش هم آمده و این‌ها، اما توی تزاحمی که وجود دارد ممکن است این‌جا دیگه پا روی جگر می‌گذارد و مثلاً فرض کن همان که از آن تنفر دارد انجام می‌دهد.

س: یعنی اگر حرام باشد مجبور است برود بیرون

ج: بله، باید برود بیرون.

این شاید عرض بکنیم که به فرمایش منتقی بتوانیم این‌جور جواب بدهیم که در مواردی که خروج از محل ابتلاء به این شکل‌هایی است که در معرض هست قریباً، آن‌ها که هیچ لغویتی ندارد برای این که شارع می‌فرماید، نهی می‌فرماید احتیاطاً که اگر شد این رادع باشد. آن‌جایی که بعیداً هم هست، خیلی بعید است مثل مثال‌های کذا، این‌ها هم به نحو این که تعلیقاً که اگر یک وقتی مبتلا شدی، اگر فرض کردیم شد بله، این وجود نهی در این‌جا اشکالی ندارد. فلذاست که به قول محقق خوئی می‌بینیم که در آن طرف شارع آیا کسی می‌تواند بگوید اکل قاذورات مثلاً حلال است، شارع حرام جعل نکرده با این که تنفر معمولی هست. یا خیلی چیزهای، خبائثی که تنفر طبع از آن هست یا مثلاً نکاح مثلاً فرض کنید محرمات و محارمی که معمول انسان‌ها تنفر...، بگویم این برای این معمول انسان‌ها حرمت ندارد؟ دارد. نه این‌که این برای کسانی است که معاذالله انحراف پیدا کردند که نادراً انحراف پیدا می‌کنند مثلاً نسبت به بعض محارم به خصوص که طبع‌ها متنفر است. این‌جور نیست. این جواب این بزرگان.

س: حاج آقا، اگر خطاب انحلالی باشد آن وقت آن شبهه آقاضیاء را چه‌جوری جواب

می‌دهید؟ اگر قانونی باشد نه، انحلالی باشد

ج: ببینید، انحلال همین که به حالت جمعی گفته می‌شود آن زشتی‌اش کأثه مثل این که یک آدمی خودش را می‌اندازد توی یک جمعیتی، اگر تنها می‌خواست می‌آمد زشت کأثه بود.

س: ولو انحلالی است

ج: ولو انحلالی باشد چون انحلال این جور نیست که خطاب این چیزی بشود که، آن در جمع است. این جواب اول بود که این بزرگان دادند که که فائده خواستند تصویر کنند و بهترینش همان تصویری است که مثل مصباح الاصول و این بزرگان کردند نه آن جوری که مرحوم سید فرموده بود. اگرچه آن خب ثوابش را هم می‌توانستیم ارجاع بدهیم چون ثواب نمی‌شود الا به این که امتثالی باشد مثلاً فرمانبرداری باشد و امثال ذلک، اگرچه ثواب مشروط به این نیست. شارع می‌تواند ثواب بدهد. در باب خمر داریم که اگر کسی خمر ننوشد برای این که عارش می‌آید از این که لایعقل بشود، این حالت را پیدا کند، حالت سکران پیدا کند. شارع به این هم ثواب می‌دهد ولو این که برای نهی شارع نباشد. برای تشویق این که افراد از این عمل احتراز بکنند، فرموده اگر برای من هم نکنی من ثواب می‌دهم. کما این که از آن طرف بعضی از محرمات هم هست که شارع عقابش را برداشته، می‌گویند لعان مثلاً، آقای نائینی فرموده لعان این جوری است ولو حرام است ولی شارع عقاب نمی‌کند. جواب دومی که از این فرمایش داده شده از این لغوئیت؛ مال شهید صدر قدس سره است.

س: حاج آقا، پس نسبت به آن عقاب دیگه تعلیقه‌ای ندارید

ج: بله؟

س: نسبت به آن عقاب

ج: عقاب چرا، گفتم عقاب آخه وجهی ندارد که شارع برای تصحیح عقاب بیاید این کار را بکند. مگر عقاب، شارع که نسبت به عقاب موضوعیتی برایش ندارد، تشفی نفس که نمی‌خواهد بکند.

س: فرمایش منتقی را قبول دارید یعنی

ج: در؟

س: همان در مورد عقاب که گفت در مورد عقاب که موضوعیت ندارد

ج: ندارد. عقاب بله، عقاب موضوعیت ندارد ولی تشفی نفس که نیست. برای این است که تضمین ترک بشود. عقاب یا تضمین فعل بشود. در واجبات عقاب بر ترک برای تضمین فعل است. در محرمات عقاب برای تضمین ترک است و این جا فرض این است که ترک محقق است. نفس العقاب، مگر این که بیاید همان جور بگوید که باز به نحو تعلیق که اگر شد یک رادعی باشد. خب اگر شد یک رادعی باشد که دیگه خودش کفایت می‌کند دیگه.

جواب دومی که از لغوئیت داده شده فرمایش شهید صدر است و آن این است که اولاً این لغوئیت که حالا در جایی است که خطابش جزئی و خاص به فردی باشد که تارک است. اما خطاب عام آن لغوئیتی ندارد. برای خاطر این که مؤونه زائده ندارد. به اطلاق دارد آن

حالت را شامل می‌شود. اگر شارع به همین فردی که مثال می‌زدیم به این بیاید شخصاً بفرماید «یا زید إجتنب» از لباس آن فرد، خب بله، این مؤونه زائده است. برای این کار، برای این حرف شارع، برای این فعل شارع چه اثری مترتب است؟ اما اگر شارع به طور عام بیاید بگوید «یا ایّها الناس إجتنبوا» از یک چیز نجس، آن چیزهای نجس‌ها گاهی بعضی‌اش در محل ابتلاء است پس خارج است. آن خارج از محل ابتلاء را هم بگیرد، این‌جا مؤونه زائده که ندارد که، تازه اگر بخواهد آن‌ها را نگیرد باید مؤونه زائده کأّنه بیاید بگوید که چی؟ بیاید بگوید از نجسی که خارج از محل ابتلاء‌تان نیست. چنین قیدی بیاید اضافه کند.

س: استاد، بحث مراد جدی‌اش است.

ج: تا آن‌ها را نگیرد. ولی اگر همین‌جور مطلق بگذارد که اشکالی ندارد که

س: ... مراد جدی‌اش را بفرماید

ج: بله؟

س: بحث در مراد جدی‌اش است

ج: حالا ببینید، حالا فعلاً فرمایش ایشان را داریم توضیح می‌دهیم. ایشان این را فرمودند. فرموده است که به حسب آن‌چه که در بحوث نقل شده از ایشان، «انّ هذا لو تم فقد يتم في الخطابات الجزئية و التي فيها مؤونه زائدة و لا يتم فيما إذا كان استفادة التحريم بإطلاق خطابه لحالة الخروج عن محل الابتلاء إذ ليس فيه مؤونه زائدة» مؤونه زائده ندارد دیگه که این حرف بارها هم نقل کردیم، بزرگان دیگر هم فرمودند که مثلاً اطلاق که مؤونه زائده ندارد، لغویتی ندارد بخواهد بگیرد که بارها هم مثال می‌زدیم؛ مثلاً کسی آینه‌ای را می‌خواهد بلند کند که فرض کنید این ستون نشان بدهد. هدفش این است. حالا بلند که می‌کند آن دیوار و آن دیوار هم نشان داده می‌شود. بگویم لغو است؟ خب عبارت می‌گیرد آن‌ها را، حالا اگر بخواهد نگیرد باید بیاید این‌ها را یک جوری کاغذ این طرف و آن طرفش بچسباند، یک جوری بکند و این کار زائد است. خب بگیرد، چه می‌شود؟ این فرمایش شهید صدر قدس سره.

س: به نحو تعلیقی‌شان را ایشان می‌فرمایند

ج: بله؟

س: به نحو تعلیقی

ج: نه، تعلیق هم نمی‌خواهد

س: عرضم این است که آن مؤونه زائده است دیگه، تعلیقی اگر بگوید

ج: بله، می‌خواهد قید بزند و بگوید، آن مؤونه زائده دارد، آن قید.

عرض می‌کنم کسی ممکن است به ذهنش بیاید که این کلام منقوض است به مواردی که مصلحت ندارد بعض افراد، می‌گوید خب مؤونه زائده که نمی‌خواهد. می‌گوید مثلاً از این امور اجتناب کنید یا انجام بدهید، بخشی‌اش مصلحت دارد بعضی افراد، بعضی‌هایش هم

ندارد. آن‌ها را هم که ندارد می‌گوید مؤونه زدائه که ندارد که، ما یک اطلاق داریم می‌گوییم، مثلاً بگوید که بر انسان واجب است فلان کار را انجام بدهد. خب انسان مثلاً شامل اموات هم بشود، خب بشود. یا یک کارهایی را خطاب به احياء بکند بگوید این کار را انجام بدهید، بعضی‌اش مصلحت دارد بعضی‌اش هم مصلحت ندارد. جواب این است که در آن‌جایی که بعضی‌اش مصلحت دارد بعضی‌اش مصلحت ندارد، آن‌جا درست است که او مؤونه زائده در ابراز و خطاب خودش اعمال نمی‌کند اما این مزاحم است با این‌که ایجاد زحمت برای عبد می‌کند بلاوجه، از این جهت هست که نادرست است، قبیح است. چون ایجاد زحمت برای عبد می‌کند بلاوجه. اما در این‌جا که ایجاد زحمت نمی‌کند، او دارد ترک می‌کند، منترک است اصلاً، ایجاد زحمتی برای او نکرده، خودش که مؤونه زائده به خرج نداده، او را هم در تعب و رنج و زحمت بی‌جا نیانداخته که کاری بکند که مصلحت هم در آن نیست، فائده‌ای هم در آن نیست. پس این‌جور بخواهیم جواب بدهیم درست نیست که نقض کنیم به آن موارد، اما ممکن است کسی این‌جور جواب بدهد که لغوئیت قانون، که این قانون درست است به عنوان قانون، به این است که بر آن قانون اثر مترتب بشود. اگر اثر مترتب نشد تنها کفایت نمی‌کند در عدم لغوئیت این‌که در مقام خطاب و انشاء و ابراز؛ کار زائد نباید بکند. باید وجود او در صحیفه قانون، عقلاً لغو بیهوده نباشد. اگر شما می‌گویید اطلاق شامل می‌شود صحبت سر این است که آیا قانون شرع هست که از او چیز دیگر هم که اصلاً اطلاع به آن پیدا نمی‌کنی آن هم حرام است بر تو؟ آن قانون شرع هست یا نیست؟ اگر هست می‌گویند چه فایده دارد؟ محاسبه لغوئیت در این‌جور جاها فقط به این نیست که در مقام انشاء و جعل تو یک کار زائدی و اضافه‌ای انجام دادی یا نه؟ لغوئیت قانون به این است که در آن این قانون به آن چیزی که انتظار از او می‌رود، آن را تأمین می‌کند یا نه؟ فلذا گفته می‌شود که، حالا مثلاً بگوید قانون شارع این است که همه آدم‌ها باید نماز بخوانند ولو مرده باشند ولو قادر نباشند، قانون ما این است. می‌گوید آقا لغو که نیست، بنده می‌توانستم بگویم یا ایها ال، مثلاً ای انسان‌هایی که زنده‌اید و قادرید، خب لزومی نداشت اضافه بگویند، حالا بگیرد آن‌ها را، چه می‌شود؟ بنابراین محاسبه لغوئیت را باید در این‌جور جاها ببینید قانون بما الله قانون لغو هست یا لغو نیست و این‌جا ممکن است بگوییم لغو است.

س: پس آن کجاها به درد می‌خورد؟ آن گزاره معروف جایی که فقط در مقام مراد استعمالی ما شبهه‌ای داشته باشیم به درد می‌خورد؟

ج: بله، حالا آن‌جاها هم واقعاً محل اشکال است.

س: دین پیدا می‌کند دیگر ...

ج: بله،

دو: جهت دومی که باید به آن توجه بکنیم این است که قانون و تکلیف فقط به این نیست که لفظ شامل بشود، باید مبادی‌اش را داشته باشد. مبادی تکلیف باید در سعه تکلیف و اطلاق هر جا می‌گیرد مبادی تکلیف هم باشد. یکی از مبادی تکلیف چیه؟ اراده مولاست. اراده گتره و گزاف تعلق نمی‌گیرد. اگر مصلحت است بله اراده مولاست. اگر نیست مؤونه زائده می‌خواهد که باید خودش را بگوید می‌خواهم گتره اراده بکنم. بی‌وجه اراده بکنم، مثلاً یک چیزی که مفسده ندارد اگر شارع بخواهد تحریم بکند، خب این باید نفسش را اگر مصلحت دارد دلسوزی به عیدش دارد خب انقداح اراده می‌شود در نفس او، اگر البته نه به اختیار، باز هم به اختیار است خودش، ولی مبادی مناسبه دارد، روی روال اراده

می‌کند. اختیار می‌کند اراده کردم. ولی اگر می‌بیند فایده‌ای ندارد چه جور اراده می‌کند؟ جز این است که مؤونه زائده باید اعمال کند؟ بنابراین آن کلمه مشهوره‌ای که گفته می‌شود و این‌ها، وقتی آدم دقت می‌کند می‌بیند مبتلاء به چنین حرف‌هایی است که همین مجرد این‌که می‌گوییم اطلاق مؤونه زائده نمی‌خواهد پس اشکال ندارد، این محل تأمل و اشکال هست. خب پس بنابراین این‌جا هم این جواب نمی‌تواند قانع کننده باشد در مقابل آن استدلال و ایراد به آن استدلال باشد که لغویت است. بله، آن جواب جواب مناسبی بود که عرض شد که بگوییم که به نحو تعلیق که ممکن است در معرض باشد. اگر چیزی در معرض بود چون امتناع عقلی و امتناع عقلانی و عادی هم ندارد این اشکالی ندارد که شارع در آن هم در ضمن اگر در معرض باشد بفرماید.

خب این هم راجع به این دلیل دوم. حالا وقت هم دیگه خیلی گذشته، ان شاءالله دلیل بعدی فردا.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.